



تسبیح و ستایش همه موجودات

خطبه ۱۹۱ نهج البلاغه با تفسیر محمد عبده و یا ۲۳۳ با ترجمه و شرح فیض الاسلام را مورد بررسی قرار می‌دهیم:

مقابل با اختیار خودش انجام می‌دهد. و چون برگشت تمام کمالات به خدا است و هر کس کمالی دارد، از خدا دارد، بنابراین، ستایش و حمد فقط باید مخصوص خدا باشد.

پس هرگاه می‌بینیم کسی مورد ستایش قرار می‌گیرد، به این نتیجه می‌رسیم که آن شخص کمال دارد و در برابر کمالش حمدش می‌کنند ولی این کمال را از کجا کسب کرده است؟ کیست که به او نیرو و ذهن و مغز و فکر و ابزار اختیار داده است؟ کیست که زبان در اختیار او گذاشته تا سخن خوب بگوید و دست در اختیارش گذاشته که اتفاق کند و کار مردم را انجام بدهد و پا در اختیارش گذاشته که به مسجد برای نماز و به جبهه برای جهاد برود و کیست که به او آنچنان فکر و اندیشه‌ای داده است که برای بهروزی و صلاح هموطنانش به کار بندد؟ تمام این ابزار و آلات کمال را خداوند در اختیار انسان قرار داده است، پس ستایش و حمد مخصوص خدا است.

«الحمد لله الفاشي في الخلق حمده والغالب حنوده والمُتعالى جده».

حمد و سپاس خدائی را که حمد و ستایش او در موجودات و آفریده‌هایش منتشر است و سپاهش غالب و مقامش بزرگ و والا است.

حمد مخصوص خدا است

الف و لام در «الحمد» الف و لام جنس است، مانند الف و لامی که در «الحمد لله رب العالمین» است و معنای آن این است که جنس ستایش و طبیعت حمد مخصوص خداوند است. و سرش هم این است که ستایش در مقابل کمال است، پس اگر موجودی را ستایش می‌کنند، این ستایش برای کمالی است که او دارد و این کمال، کمال اختیاری است ولی اگر کمال، غیر اختیاری باشد، آن را مدح می‌گویند. مثلاً خورشید نور می‌دهد و این نور کمال است ولی اختیاری نیست؛ پس نمی‌شود خورشید را حمد کرد چرا که نورافشانی آن اختیاریش نیست.

و مدح اعم از حمد است یعنی می‌شود انسانی را مدح کرد برای اینکه کمال دارد و خورشید را هم می‌شود مدح کرد برای کمالش گرچه آن کمال غیر اختیاری است. پس حمد، ثنای بر جمیل اختیاری است یعنی تمجید کردن به کاری که طرف

«الحمد» یعنی جنس و طبیعت حمد برای خدا و ملک خدا و مخصوص خدا است. می‌گویند «لام» برای اختصاص و ملکیت است، پس «الحمد» یعنی تمام ستایش ملک خدا است و تنها به او اختصاص دارد.

شیوع ستایش در موجودات

«فشی» بمعنای شیوع و انتشار است. وقتی گفته می‌شود: «افشاگری کن!» یعنی آن را شیوع بده و منتشر ساز. و معنای جمله حضرت این است که: حمد خدا در خلق و موجودات خدا

شیوع و انتشار دارد. یعنی همه آفریدگان، آفریدگار خود را حمد و ستایش می کنند.

البته واضح است که مقصود از «خلق» تنها انسانها نیست چرا که اگر بسیاری از انسانها خدا را ستایش و حمد می کنند، بسیاری از آنها نیز کافر و جاحد نعمتهای الهی می باشند. پس غرض حضرت بالاتر از این حرفها است! تازه ملائکه و فرشتگان الهی را اگر در نظر بگیریم که عددشان از انسانها خیلی زیادتر است و آنها هم خلق خدا هستند و همواره در تسبیح و تمجید و تحمید بسر می برند و خدا را عبادت می کنند و حمد می نمایند. و از آن گذشته بعضی از اجنه نیز حمد خدا می کنند. ولی اینجا که حضرت می فرماید، حمد خدا در تمام آفریدگان و موجوداتش شیوع دارد معنای خلق فراتر از انسانها و فرشتگان و اجنه است که پرندگان و چرندگان و خزندگان و درختها و گیاهان و کوهها و آسمانها و زمینها و سنگها و... و همه چیز را دربر می گیرد.

لسان حال و لسان قال

عده ای گفته اند: نباتات و حیوانات و جمادات حمد تکوینی دارند نه حمد زبانی و به عبارت دیگر حمد آنها به لسان حال است نه به لسان قال.

لسان حال به این معنی است که وقتی انسان به موجودات الهی می اندیشد و در آنها دقت می کند و می بیند که همه موجودات نقص و ضعف دارند و دارای تحول و تغییرند و بر حسب ساختمانشان نیاز به خالق دارند که آنها را از عدم بیافریند و نگهدارد و حفظ نماید، پس طبیعت موجودات شهادت می دهند به اینکه خدائی باید باشد که خالق آنها و حافظشان است. این حمد به زبان حال است؛ اما زبان قال به این است که لفظ «الحمد لله» بگویند و خدا را عبادت و پرستش کنند و اینچنین توانی در حیوانات و نباتات نیست، پس حمد آنها حمد به زبان حال است نه به زبان قال.

ولی آنچه از قرآن و اخبار اهل بیت عصمت علیهم السلام و سخنان بزرگان استفاده می شود این است که مطلب خیلی بالاتر از اینها است خصوصاً در مورد حیوانات که آیات زیادی در این زمینه وجود دارد و انگهی در قرآن آمده است که تمام اشیاء و موجودات تسبیح خدا می گویند ولی مردم نمی توانند تسبیحها را

درک کنند.

«تَسْبِحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ، وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَسْبُحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ...»

(سوره اسراء آیه ۴۴)

آسمانهای هفتگانه و زمین و هر که در آنها است تسبیح خدا می کنند، و موجودی نیست جز اینکه تسبیح و ستایش می کند او را ولی شما تسبیح آنها را درک نمی کنید.

و در آیه ۴۱ از سوره نور می خوانیم که خداوند خطاب به پیامبرش چنین می فرماید:

«أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْبُحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْقَلْبُ صَافَاتٍ كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ» (ای پیامبر) آیا نمی بینی که هر کس در آسمانها و زمین است و پرنده ها در حالی که صف کشیده اند و در هوا پرواز می کنند، خدا را تسبیح می کنند؟ و هر یک از آنان می داند چگونه عبادت کند و تسبیح نماید خداوند را.

اینکه در این آیه خطاب به پیامبر «ص» می فرماید: «الم تر؟» آیا نمی بینی؟ معلوم می شود پیغمبر می دیده و این تسبیحها را می شنیده است و این مائیم که نمی توانیم چنین تسبیحهایی را ببینیم و درک کنیم. و آنجا که می فرماید هر یک از موجودات می داند چگونه نماز بخواند (یعنی عبادت خدا بکند) و تسبیح و ستایش نماید، معلوم می شود موجودات که پرندگان از جمله آنها است ذکر خدا می گویند و در برابر ذات مقدسش تواضع و کرنش می کنند و او را حمد می گویند.

حیوانات سخن می گویند:

و اما درباره حیوانات، اینطور نیست که برخی فکر کنند حیوانات شعور ندارند. قرآن کریم در سوره نمل داستان حضرت سلیمان را نقل می کند که با ارتشانش عبور می کردند، یکی از مورچه ها، دیگر مورچگان را خبر داد که: هان! مواظب باشید، به لانه هاتان داخل شوید که اکنون سلیمان و سپاهیان شما را زیر می گیرند و لگد کوب می کنند.

و جالب اینجا است که این مورچه در ادامه سخنانش می گوید: «وهم لا يشعرون» در حالی که آنان شعور ندارند و نمی فهمند که ما زیر پایشان له می شویم. و این در صورتی است که ما انسانها



مراد از نفس ناطقه چیست؟

مرحوم سید حبیب الله خوئی در شرح نهج البلاغه اش از مرحوم سید نعمت الله جزایری نقل می کند که او می گوید: اینکه می گوید انسان نفس ناطقه دارد و سایر حیوانات ندارند، یعنی چه؟ اگر مرادتان از نفس ناطقه این است که انسان حرف می زند و مافی الضمیر خودش را توسط زبانش به دیگران می فهماند، حیوانات هم این ویژگی را دارند. وقتی حیوان گرسنه می شود، ناله می کند و صدائی از خودش خارج می سازد ولی پس از آن که سیر شد، صدا نمی دهد. وقتی به لانه کلاغ حمله می شود، کلاغ بیچاره به صدا در می آید و مافی الضمیر خود را افهام می کند. پس حیوانات به این معنی نطق دارند.

اگر مراد از نفس ناطقه این است که انسان مطالبی را می فهمد و حیوانات نمی فهمند، این هم اشتباه است، چرا که ثابت شده است حیوانات در محدوده خودشان نقشه می کشند و تنظیم برنامه می کنند و به برنامه های خود عمل می نمایند.

و اما اگر مراد از نفس ناطقه این است که انسان می تواند کتاب شفا و اشارات شیخ الرئیس را بفهمد و بیزو میش و سایر حیوانات نمی فهمند! باید بگوئیم که: اتفاقاً خیلی از انسانها هستند که از شفا و اشارات چیزی دستگیرشان نمی شود و توان درک آن معلومات عالی را ندارند.

بنابراین اگر انسان دارای درک و شعور است، حیوانات هم درک و شعور دارند. شما ملاحظه کرده اید که اگر اسب یا سگ یا سایر حیوانات را تربیت کنند، کارهای عجیبی از آنها سر می زند، پس نتیجه می گیریم که: حیوانات هم می توانند تسبیح کنند خداوند را. ملای رومی می گوید:

جمله ذرات زمین و آسمان با تومس گویند روزان و شبان
ما سمیم و بصیریم و فحیم باشما نامحرمان ما خامشیم
همین که سنگ ریزه با حضرت داود سخن می گوید و
حضرت جوابش می دهد، معلوم می شود که سنگ می تواند حرف
بزند. نقل کرده اند که: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم وقتی
می خواست در مسجد صحبت کند، به یک شاخه درختی که از آن
به عنوان ستون استفاده شده بود، تکیه می داد و هنگامی که برای
حضرت منبر ساختند و حضرت بر فراز منبر بالا رفت، آن ستون
«ناراحت» شد که چرا دیگر پیامبر به آن تکیه نمی کند و ناله ای کرد

خیال می کنیم، حیوانات شعور ندارند!!

و باز در همین سوره، داستانی حضرت سلیمان و شانه بس (هدهد) رامی خوانیم که حضرت، دنبال هددهش می گردد و از اینکه مدتی است از او دور شده عصبانی می شود، و آنگاه که هدده می آید به حضرت سلیمان عرض می کند: من بر چیزهایی احاطه پیدا کردم که از آنها هیچ خبری نداری، من از سبا (يمن) خبری نوظهور برای تو آورده ام، زنی را دیدم که بر آنها سلطنت می کرد و آنها عبادت خدا نمی کردند و...

از این داستان معلوم می شود که هدده شعور داشته و می فهمیده و حرف هم می زده ولی گوش سلیمان می خواهد که حرفش را بفهمد و درک کند، قرآن از آن حضرت نقل می کند که می گوید: «وَعَلَّمَنَا نَطْقَ الْقَلْبِرِ». ما تعلیم شدیم سخن گفتن پرندگان را.

حیوانات شعور دارند

در هر صورت از حیوانات و پرندگان و حشرات چیزهایی نقل می کنند که دلالت بر شعور آنها دارد. موریس مشرلینگ کتابهایی در این زمینه نوشته است از جمله «زنبور عسل»، «مورچگان» و «موریانه» که جالب و خواندنی است. گندوی عسل را اگر ملاحظه کنید به یک کشور خیلی متمدن و مدرن می ماند که تمام کارها با نظم و ترتیب پیش می رود و اگر یکی از زنبوران تخلف کند، آن را اعدام انقلابی می کنند! اینکه «دکارت» در کتاب «گفتار دکارت» معتقد است

که غیر از انسان، حیوانات دیگر شعور ندارند، اشتباه می کند، او می گوید: صدائی که از حیوانات شنیده می شود، عکس العمل طبیعی آنها است مانند صدائی که از شکسته شدن شاخه درخت به گوش می رسد!! نه اینکه دلیلی بر شعور آنها باشد. مثلاً اگر سگی را زدید، چون دردش می گیرد، طبیعتاً عکس العمل نشان می دهد و واقی واق می کند نه اینکه احساس و شعور داشته باشد! و این حرف خیلی اشتباه است. عکس العمل طبیعی یعنی چه؟ مگر چیزی جز احساس درد دارد که ناله و فریاد می کند ولی ما نمی فهمیم چه می گوید، اینجا است که نیاز به شخصی مانند حضرت سلیمان داریم که ترجمه کند سخنان جانداران را.

که اصحاب صدای فریادش را شنیدند. پس معلوم می شود آن شاخه درخت خشک هم یک نحوه ادراکی دارد.

پوست بدن سخن می گوید

در قرآن این معنی آمده است که روز قیامت دست و پا و اعضا و جوارح و حتی پوست بدن انسان به زبان می آید و تکلم می کند. و همچنین نقل می کند که کفار به اعضاء بدن خودشان اعتراض می کنند و می گویند: «لم شهدتم علينا؟» - چرا علیه ما شهادت می دهید؟ آنها پاسخ می دهند: «قالوا انطقنا الله الذي انطق كل شيء» - همان خدائی که همه چیز را به زبان درآورده، ما را هم به زبان درآورد.

پس وقتی پوست بدن سخن می گوید، سنگریزه حرف می زند، شاخه درخت ناله می کند، کوه ها با داود زمزمه می کنند، و پرنده ها با سلیمان گفتگو می نمایند، معلوم می شود که نه تنها انسان و حیوان، بلکه حتی جمادات و سنگها هم می توانند به نحوی سخن بگویند و در نتیجه تسبیح خدا کنند و حمد حضرت حق گویند.

برگشت کمالات به وجود

مرحوم صدرالمتألهین یک نظر کلی در این زمینه دارد. می گوید: چون هر چه کمال است در عالم، وجود و واقعیت دارد و آنچه در خارج واقعیت دارد وجود و هستی است. بنابراین، هر چه کمال است بر می گردد به وجود. پس علم، قدرت، حیات، سمع، بصر، تکلم و... همه صفاتی را که برای خدا ثابت می کنیم، اینها صفات کمال است و برگشت همه اینها به وجود و هستی است برای اینکه آن چیزی که در عالم، حقیقت دارد هستی است و غیر هستی چیزی نیست، و چون خداوند هستی غیر متناهی است، پس همه کمالات او هم غیر متناهی است علم او، غیر متناهی است قدرت، حیات و سایر صفات او غیر متناهی است و اما چون وجود محدودی داریم به اندازه وجودمان هم علم داریم، قدرت داریم، حیات داریم.

در این صورت، کوه و درخت و سنگریزه هم چون حظ و بهره ای از هستی دارند به همان اندازه ای که از هستی حظ و بهره دارند، از علم، قدرت و حیات نیز بهره دارند. ولی چون وجودشان ضعیف تر از ما است، حظ و بهره شان کمتر است. این مطلبی

است که من به اختصار بیان کردم و تفصیلش را باید در جای دیگر خواند.

پس اینکه در قرآن آمده است: هیچ چیزی نیست جز اینکه تسبیح می کنند پروردگارا ولی شما تسبیحشان را درک نمی کنید، دلیلش این است که گوش شما گوش نیست که بشنود تسبیح آنها را، این گوش طبیعی توان شنیدن این تسبیح ها را ندارد و گرنه حمد و ثنای خداوند منحصر به انسانها و ملائکه و اجنه نیست بلکه پرندگان و چرندگان و حیوانات و کوه ها و درختان و خلاصه هر چه در عالم وجود دارد، حمد و ستایش خداوند می کنند.

سپاه خدا پیروز است

«والغالب جنده» - یعنی نیروهای الهی غلبه دارند و هرگز شکست نمی خورند. گرچه ما به صورت ظاهر می بینیم که برخی از این مستمگران چند صباحی در دنیا تاخت و تاز می کنند ولی این تاخت و تازها موقتی است و خداوند به آنها مجال می دهد تا غذایشان را زیادتر کند و در هر صورت آنها را شکست خواهد داد. «انما نملی لهم ليزدادوا انما».

و آنچه که حسین بن علی علیه السلام به صورت ظاهر شکست خورد ولی در حقیقت بر کفر جهانی پیروز شده بود، و اگر آن شکست صوری و ظاهری نبود، بنی امیه اسلام را نابود می کردند. پس نیروها و ارتش الهی همواره پیروز است و شکست در آنها راه ندارد.

«والمعالي جده» - بخت خدا بلند است! البته معلوم است که خدا بخت ندارد بلکه این سخن کنایه است از اینکه خدا مقام عظیم و بلندی دارد.

در سوره جن می خوانیم که اجنه گفتند: «وانه تعالی جد رینا» - یعنی بلند است بخت پروردگار ما. و این کنایه است از این که خداوند عظمت دارد. «جده» معنایش عظمت است. پس مقصود حضرت امیر در خطبه این است که: علو دارد عظمت پروردگار یعنی خداوند در مقام شامخی است که بر تمام جهانیان تسلط دارد و قدرت منحصر به او است.

ادامه دارد